



معلمی به سوی روشنی‌ها...

حجت الاسلام علی ترابیان

مخلوقات خویش قرار داده و امانت عبودیت و بندگی را به او داده و او پذیرفته خداوند تاج کرامت بر سر این انسان خاکسای نهاده تا جایی که خلیفه وی در زمین و دل مومن عرش الرحمن می‌شود.

عرش کل عالم وجود تمام کهکشانی‌ها، تمام کره‌ها، تمام جهان هستی، عرش خدا، یعنی محل سلطنت خدا، محل قدرت خداست، از آن جمله دل مؤمن «قلب المومن عرش الرحمن»

ای انسان توجه کن که تا کجا اوج گرفته‌ای و خودت هم نمی‌دانی. همین قدر بدان این قلب تو اگر سلیم شد، ان‌شاءالله غیر از خدا چیزی در او نباشد و از حب مال و جاه و مقام و ریاست و شهوات پاک بشود. همه‌اش خدا و آنچه خدائی است گردد. اگر دل سالم شد، می‌شود عرش الرحمن. از نشانه قلب سلیم این است که اگر نقصی به دنیایت رسید، دلت تکان نخورد و اگر به دینت رسید دلت شکسته شود و پژمرده و ناراحت و مضطرب شوی. خدا در قرآن می‌فرماید: «یا زیناتان بگویند سبحان الله، الحمد لله، وگرنه باطنتان و باطن جمیع اشیا همه می‌گویند سبحان الله الحمد لله».

با این اوصاف که همه جهان خلقت خداوند را تسبیح می‌کنند، آیا سزاوار و شایسته نیست انسانی که از نطفه‌ای گندیده به وجود آمد و نه به نیازها و نه به دفع بدی و شر از خود قادر بود و نه علم داشت، نباید خداوند را تسبیح کند که با این همه به مقام اشرف مخلوقات هم نائل شده است.

ما عدم بودیم تقاضامان نبود

لطف حق ناگفته ما می‌شنود. (مولانا)

وقتی پا به جهان هستی گذاریم چه کس مهر و محبت ما را در دل اطرافیان قرار داد و ... در حال سکر مرگ، در آن حال که در بستر افتاده‌ای، حالت طوری است که آنها که اطرافت نشسته‌اند می‌گویند: «آیا کسی هست به داد این بدبخت برسد؟»

مرض سخت است، حالت سکر است و «وطن انه الفراق»، ولی خود بدبختش می‌داند که نه دکتر به کار می‌خورد، نه کاری از دعا و توسل برمی‌آید. معلوم می‌شود همه‌اش کار خداوند بوده. آن حالی که ساعت مرگ آدمی از همه می‌برد، می‌بیند نه رفیق، نه پول به کارش نمی‌خورد. آیا به پول می‌شود خرید این بیچاره محض را؟ در آن حال که حس می‌کند از هیچ کس کاری بر نمی‌آید، چطور متوجه به مبداش می‌گردد؟ ای کاش آن حال، حالا پیدا شود و بفهمد

بزرگ کائنات که در میان جاذبه کمال مطلق، تسبیح گویند در حرکتند، عقب بمانیم. موجی از روح آدمی است که از همه جا راهی بارگاه خدا می‌شود. نه زمان مخصوصی دارد و نه به معبد خاصی نیازمند است. در هر حالی که دست به دعا بلند کرده یا چشمان خود را به طرف آسمان با شوق و با حالت انجذاب به عنایت خداوندی باز نموده‌اید، در حال ارتباط نیایشی با خدا هستید. بدانید که بارگاه خداوندی هرگز بسته نمی‌شود. لذا در هر لحظه‌ای از روشنائی‌های روز و یا تاریکی‌های شب، از روی سطح دریاها یا از دشت‌ها و هامون‌ها، از گوشه خانه یا در حال نوردیدن فضاها، در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، پیروزی‌ها و یا شکست‌ها می‌توانید ارتباط نیایشی با خدا داشته باشید.

اما در بحث دعا، شهید آیت‌الله دستغیب می‌گویند:

«ای بشر! خودت را حساب کن، ببین مالک تو کیست؟ بگو همان کسی که از شکم مادر تا اینجا مرا آورده است، آن خدای بزرگی که اراده او در من حکمرواست نه خودم. من دلم می‌خواهد مثل همیشه موی سر و صورت من سیاه باشد، اما

شهید آیت‌الله دستغیب در بحث دعا می‌گویند: «ای بشر! خودت را حساب کن، ببین مالک تو کیست؟ پادشاه من کسی است که بر من حکم می‌کند بدون اراده من و من نتوانم تخلف کنم. بشری را پیدا کن که تو انسته باشد از حکومت خدا فرار کرده باشی. ولا یمن الفرار من حکومتک «دعای کمیل» همه مخلوقات و مقهورند، مالکی نیست مگر خدا. قل اللهم مالک الملک: مالکیت برای خداست و بس. حال در این میان این مالک مطلق هستی انسان را اشرف

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی اشرف الانبیاء و المرسلین محمد و علی عترته الطیبین الطاهرین المعصومین و جسد قال الله تبارک و تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی تقریب احیب دعوه الذاع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیومنوا بی لعلهم یرشدون (بقره ۱۸۶) و هنگامی که بندگان من در باره من از تو سؤال کردند من به آنان نزدیکم و اجابت می‌کنم دعای کسی را که مرا بخواند، پس بندگان از من طلب اجابت کنند و به من ایمان آورند باشد که به مقام رشد نایل گردند.

و قال عظم شأنه: و قال ربکم ادعونی أستجب لکم ان الذین یرتکبون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین (غافر آیه ۶۰) گفت پروردگار شما مرا بخوانید شما را اجابت خواهم کرد. کسانی که از عبادت من تکبر ورزند، در حال ذلت و خواری داخل دوزخ خواهند شد.

و قال عز سلطانه: امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء (نمل ۶۲) ای آن خداوند که مضطر را اجابت می‌کند و در آن هنگام که او را بخواند و ناگواری را از او برطرف می‌سازد بهتر است یا آن معبودهای ساختگی و دروغین که هیچ کاری از آنها بر نمی‌آید.

آن حالت روحی والا که میان انسان و معبود مهربانش رابطه انسی ایجاد نموده، او را در جاذبه لطف و عنایت پروردگارش قرار می‌دهد نیایش نامیده می‌شود. اگر انسان بخواهد در طول زندگانی خود لحظاتی را از جدی‌ترین حالات روحی بهره‌مند شود و آن ابتهاج ملکوتی را در درون خود دریابد که فقط در موقع ارتباط با خدا ممکن است، باید لحظاتی را در حال دعا و نیایش به سر برد. اگر آرزوی آن را دارد که تمامی شئون حیاتی شما اصالتی به خود گرفته و قابل تفسیر و توجیه باشد، خود را از ارتباط نیایشی با خدا محروم نسازید. بیائید اشارت‌های پرمعنی و روشن که از شکوه خیره‌کننده جمال و جلال عالم هستی به ما خاک‌نشینان می‌رسد و ما را برای دمسازی با خود در نیایش به خداوند بزرگ دعوت می‌کند غفلت نوزیم.

از ثری تا به ثریا به عبادت او

همه در ذکر و مناجات و قیامت و قعود

آیا شایسته است که به جای شرکت در تکاپو در مسابقه موجودات این عالم، به دور خود طواف کنیم و به نیروهای عادت‌ی خویشتن مغرور شویم و گاهی هم به یک مقدار معلومات سطحی و فریبنده درباره فلسفه دعا و از کاروان

شروع کردند به حرف زدن و یادشان رفت. عقیده به یاری خدا فقط، ایمان می‌خواهد، شوخی نیست. استعانت، حقیقت می‌خواهد، نه زبان بازی. به مدد خدا یعنی نه خودم، نه دیگری، فقط او. از هیچ کس کاری نمی‌آید، مگر خدا. این را تا آدمی خوب نفهمد، کجا بهره می‌برد. محتاج به این است که صفاتی پیدا کند.

به برکت این ماه رمضان حجاب‌ها از پیش چشم دلش عقب بیروند، حجاب‌های ظلمانی خودبینی از بین بروند، کم‌کم نزدیک گردد به برکت روزهایش، به برکت سحرها و افطارها و ذکرهایش. در مناجات‌ها خدای را نزدیک می‌بیند و همه هستی‌ها را وامی‌نهد. تمام قدرت‌ها محو در قدرت او، قدرت تنها مال خداست، قدرت در مخلوق عاریه است. معنی بآه که واضح شد، «بسم» یعنی به نام الله، الرحمن، الرحیم. این سه اسم مبارک، اسم اعظمند.

در روایت است بسم الله الرحمن الرحیم به اسم اعظم نزدیک‌تر است از سیاهی چشم به سفیدی چشم، اعظم اسماء الهی، الله است، یعنی خدائی که تمام هستی‌ها از اوست، تحقق هر حادثه‌ای از اوست. هر چه کمال است از اوست، مخلوق به خودی خود هیچ چیز ندارد، چنان که اصل وجودش از خودش نیست، کمالاتش هم از خودش نیست من که یک مشت خاک بیش نیستم. جوان عزیز! مگر غیر از خاکی؟ باورت شود که یک مشت خاک هستی ان‌شاءالله. بعد از ۱۲۰ سال دیگر سر قبرت را بردارند در قبرت چیست؟ قبلاً خاک صحرا بودی، حال کاهو شد، عدس شد، نخود و لوبیا شد.

ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات

ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
دل از غیر خدا بریده، بگو یا الله! آدمی خدا را به هستی مطلق و خود و همه را به نیستی مطلق بشناسد، آن وقت بگوید یا الله! روایتی دارد که از رسول خدا خواستند آقا! اسم اعظم را یاد ما دهید، فرمود: «قطع عن غیره و قل یا الله» دل از غیر خدا ببر و بگو یا الله تا بدانی غیر از خدا همه عاجزند. باورت نمی‌شود، یک سری به گورستان برو. مال پانصد سال قبل، صد سال قبل. دارالسلام از هزار سال قبل و از قبرستان‌های قدیم شیراز است. آن قدر کدخداهای و سرهنگ‌ها در آنجا خوابیده‌اند همه نوع و همه صنف. کسانی بودند که دعوی‌ها داشتند، قلدری‌ها می‌کردند، رفتند جای اصلی. پس الان که روی خاک هستی، گول نخور. تو هم به‌زودی به آنجا می‌روی. این همه من من نگو. تو ضعیف و ذلیل هستی، دل ببر از همه و بگو یا الله.

آنچه پس از اندکی مطالعه در مباحث ایشان و شناخت اندکی از اخلاق ایشان به دست می‌آید، این است که این شهید بزرگوار تمام هم و غم‌ش این بوده که به انسان بفهماند که به خودی خود چیزی نیست و هر چه هست و هر چه دارد از خداوند متعال است. او دعا کردن را نه در حد لقلقه زبان یا عادت، بلکه در حد فهم و درک با تمام وجود و در تمام شئون زندگی جاری کردن می‌داند. چنین انسانی که خود را دائماً در پیشگاه ذات اقدس الله می‌داند و دائم به این نکته توجه دارد که: «ای مردم! انتم الفقرا و الله غنی حمید. ای مردم! شما محتاج هستید و ذات اقدس الله از همه بی‌نیاز است» و دائماً در حال استمداد و یاری جستن از اوست، زندگی چنین انسانی در آگاهی دائم از دعا و نیایش با خدای متعال است.

این استاد بزرگ اخلاق رحمه‌الله علیه با تاسی از جد بزرگوار خود حضرت سید ساجدین استغاثه و یاری جستن از خداوند را در تمام حالات، ملکه خود کرده و به آثار گرانبهای به یاد خدا بودن به‌خوبی واقف بوده و سعی کرده



نگردد تیره آن دریا زمانی
ولی روشن شود کار جهانی
این شهید عزیز که رضوان خدا بر او باد، در تفسیر بسم‌الله الرحمن الرحیم می‌گوید:
«یکی از معانی بآه درع ربی استعانت است. بسم‌الله (استعین باسم‌الله) یعنی هرکاری که مسلمان می‌کند، وظیفه‌اش این است که بگوید: بسم‌الله الرحمن الرحیم، هر چه می‌خواهد بخواند، هر چند یک سطر شعر باشد. اگر حرف می‌زنی بگو بسم‌الله، یعنی اگر خدا کند من می‌توانم حرف بزنم، یا قلم در دست بگیرم، اگر مدد خدا نباشد نمی‌توانم حتی یک کلمه بنویسم. از خانه می‌خواهی بیرون بیایی، بگو بسم‌الله. تا پشت فرمان ماشین نشستی، بگو بسم‌الله. نه زبان خالی، بلکه ان‌شاءالله باش، یعنی به مدد خدا نه خودت. تکیه به خودت

او به عنوان معلم اخلاق، پس از آنکه سعی می‌کند ما را از تاریکی‌ها بیرون بکشد، همان گونه هم سعی می‌کند به سوی روشنایی‌ها رهنمون شود و پس از شناخت خداوند از ما می‌خواهد تا به ریسمان قرآن و اهل بیت چنگ بزنیم و به آنان متمسک شویم. دواي دردهای خود را در قرآن پیدا کنیم و با پرهیزگاری و وداع با محرّمات الهی و عجز و لابه به درگاه حضرت حق، خود را باز یابیم و به مقام والای انسانیت برسیم.

را کنار بگذار. پس از آن که از او مدد خواستی، به مددت می‌آید. بسم‌الله یعنی به مدد خدا و او هم یاریت می‌کند.

آثار بسم‌الله از روی حقیقت
اگر کسی بآه بسم‌الله را از روی حقیقت و معرفت بگوید، اگر شنیدی روی آب رد می‌شود، باور کن که راست و درست است، هر چه هست در بآه بسم‌الله است، یعنی آدم خودش را در برابر جمیع امور نیازمند بداند. مثلاً می‌خواهم حرف بزنم، بسم‌الله بگویم، یعنی به کمک خدا. چه اشخاصی که

همه مشتی خاکند، همه عاجزند و ذلیل و همه «لایمک لفسه نغفا و لاضرا ولا موتا ولا حیوة و لا نشورا»، آن وقت خدا را به آن عظمت بشناسد و خود و همه را به حقارت، متوجه می‌شود که من با این حقارت در برابر عظمت خدا چه گناهی که نکردم.

حیات دل نیز از خداست

حیات از خداست، حیات بدن و حیات دل، حیات بدن قوه‌ای است که سرتاسر بدن را گرفته، زبان حرف می‌زند، چشم می‌بیند. اینها آثار آن قوه است، هر چند حقیقتش مجهول است، ولی از آثارش پی به آن می‌بریم. حیات دل را نیز خدا می‌دهد و دل زنده می‌شود. وَ مَنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبِّ خَيْبَةٍ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا (سوره انعام آیه ۱۲۲)

نشانه‌اش این است که از ذکر خدا لذت می‌برد. وقتی می‌گوید یا الله روحش شاد می‌شود. اگر این طور شد، می‌شود زنده‌دل، می‌شود بنده خاص خدا که خدا برای او وعده‌ها داده است.

یکی از بزرگان می‌فرمود چند سال است غصه و حسرت من وقتی است که هنگام طلوع فجر مؤذن می‌گوید: الله اکبر! می‌فهمم وقت مناجات تمام شد. از بس از ذکر خدا لذت می‌برده است، این از حیات دل است.

قربان کسی که می‌داند خداوند اول و آخر است، ناظر است، حاضر است، ظاهر است و باطن است، مصی و مصیب است و هو معکم اینما کنتم و ... و همه امور به دست اوست و الی‌الله ترجع الامور و همه امور به او برمی‌گردد. اوست که شفا می‌بخشد، می‌میراند و زنده می‌کند. رزاق است و علیم است و حکیم. سجده بندگی بر خاک باید و از خدای بزرگ استمداد باید تا به قول شهید بزرگ، دل زنده گردد و توفیق بندگی و عبودیت حاصل آید. همان طور که امام زمان ما می‌فرماید: «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة». اگر انسان نادان بفهمد که به هر گناه و معصیتی تا چه حد در حق خود ظلم روا داشته است، شاید قالب تهی کند و چونان زنان بچه‌مرده بر بیچارگی خود ضجه زند و از درگاه آن غافر متعال طلب غفو و رحمت کند. شهید چنین می‌گوید: «سبحانک لا اله الا انت انی كنت من الظالمین».

علی (ع) می‌فرماید: «نگاه به کوچکی گناهت نکن، نگاه کن به خدائی که مخالفت او را کردی. بی ادبی‌ها، بی حرمتی‌هایت را بشمار. آیا وقت آن نرسیده است که خودت را به حقارت بشناسی، خودت را اقل اقلین، از ذره پست‌تر بدانی، از خاک هم پست‌تر بدانی. یک ماه، دو ماه که می‌گذرد اگر سر گورت را بردارند از بوی گندت چه می‌گذرد بر کسانی که سر تابوت هستند؟ مگر روح عالی بشود. به زبان خودت اقرار بکن من با این حقارت چه کسی هستم که خدای عالم را معصیت کردم، امر عظیم پروردگارم را مخالفت کردم، ای کسی که واجبی از تو فوت شده، چقدر غافل؟

هر چه بترسی به مغفرت نزدیک‌تری. بدترین کس آن است که گناهش را کوچک می‌شمارد و می‌گوید من چه کار کرده‌ام؟ این گناه او را به دوزخ می‌برد. کسی که گناهش را کوچک بشمارد، این گناه آمرزیدنی نیست. گناهت را بزرگ دان. اگر گناهت را بزرگ دانستی، سربه زیر شدی، خدای را یاد کردی، کارت درست است. باید یاد خدا بر زیانت عادت شود و یاد خدا حکمت‌آمیز گردد، گناهی که از تو سر زد، پشت سرش استغفرالله بگویی. عبادتی اگر از تو سر زد، پشت سرش بگویی یا الله تو به فضل قبول کن. قربان آن مسلمانی که در تمام شعور یاد خدا باشد.

خدایا رحمت دریای عام است
و از آنجا قطره‌ای ما را تمام است
اگر آرایش خلقی گنهکار
فرو شوئی در آن دریا بیکبار



متلاشی می‌شود و می‌میری، روح تو هم موت دارد. گناه پشت سر گناه اگر زیاد شد، یقین بدان آخرش سقوط و هلاکت است. همچنان که برای درمان بدنت خرج می‌کنی، برای انحرافات روحی هم عمل به واجبات لازم است. چنان که پرهیز در بیماری بدنت لازم است، برای بیماری روح هم پرهیز لازم است. روزه بگیر به این شرط که گناه هم نکنی. دوا بخور، اما پرهیز هم می‌خواهد. اگر پرهیز نکردی، هلاک می‌شوی.

و عجبا در ادامه مطلب موردی را عنوان می‌کند که گوزن عاشق مار است و از گوشت مار لذت می‌برد، گاهی می‌شود که در تابستان، خصوصا در هوای گرم می‌رود تا برسد به مار یا افقی. شروع به خوردن می‌کند. پس از خوردن مار، هوا گرم است و خود سم هم گرم است و به جانش آتش می‌زند. عطش فوق‌العاده است، اما می‌داند اگر آب بخورد، سم در بدنش پخش شده، او را متلاشی می‌کند. بیچاره گرفتار شده. از یک طرف عطش، تاب و تواتش را ریزد و از طرف دیگر آب برای او کشنده است. از بیچارگی داد می‌زند، به واسطه فشاری که به خود می‌آورد، از چشمش اشک بیرون می‌آید و زیر دو تخم چشمش گود می‌شود، طوری که یک بند انگشت داخلش می‌رود. در آن حالت داد و فریاد می‌کند و از چشمانش آب می‌آید و این گودی را پر می‌کند. پس از چندی این اشک‌ها منجمد و براق می‌شوند و پادزهری است بسیار قیمتی که هر جا سم‌زدگی باشد و بگذارند، فوراً خوب می‌شود.

اشک انسان بیش از گوزن کار می‌کند

سپس این شهید بزرگوار می‌فرماید:

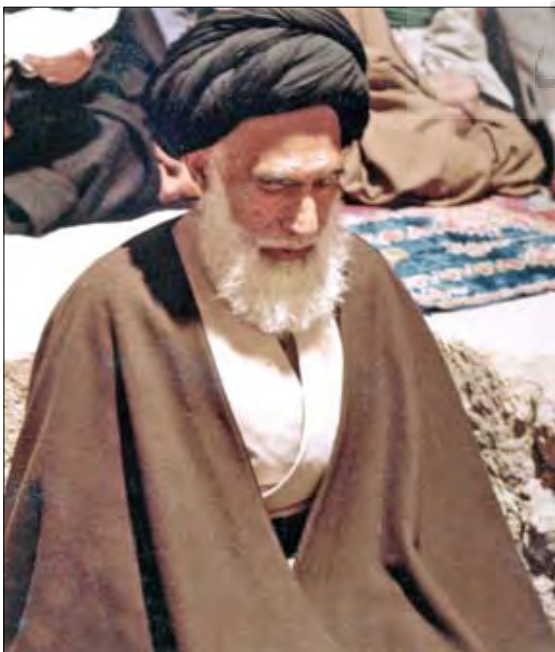
«اگر این جریان در روح من و تو بیاید، چنین اثری در عالم دارد. ای جوان! اگر گناه برایت پیش آمد، از طرفی فشار شهوت و از طرف دیگر سقوط از آدمیت و هلاک در جهنم، ای جوانی که می‌ترسی، می‌لرزی، می‌بینی یکجا فشار شهوت، یک جا راه جهنم، بگو یا الله! و پناه به خدا ببر، اگر در آن حال اشکت ریخت، قیمتی می‌شود. اگر در آن حال بیچارگی فشار گناه یکدفعه داد بزنی به حال زار خودت، دردت دوا می‌شود ولی اگر زورش به خودش نرسید، می‌شود عمر سعد. این بدبخت با اینکه می‌دانست کشتن حسین (ع) به جهنم رفتن است، ولی زورش به خودش نرسید. این بدبخت یک بار الله و خدایا تو به دادم برس نگفت، از دست نفسم به تو پناه می‌برم، نگفت و ... دعای حزین بعد از نماز شب خیلی خوب است خدا همه را موفق بدارد. آخرهای مفاتیح است. خدایا! به دادم برس، خدایا! سگ نفس به من حمله می‌کند و می‌خواهد مرا به گناه بکشاند. اگر این حال در آدمی پیدا گردد، خدا هم یار و یاورش می‌شود و نخواهد گذاشت به گناه آلوده گردد».

ایشان می‌فرمایند:»

پرهیز از گناه هم خیلی لازم است. ماه رمضان روزه بگیر، غیبت نکن، تهمت نزن، نگاه به نامحرم نکن، اسراف در خوراک نکن، ورع داشته باش، یعنی خودداری از گناه، با داروئی که از طب الهی در روزه‌های رمضان است، علاجت می‌کند، روحانی می‌شوی، سالم می‌شوی، آنگاه لذت ذکر خدا را در می‌یابی، آن وقت یا من ذکره شرف‌الذکرین و لذت دعای ابوحمزه را می‌فهمی، خودت را می‌شناسی، کم کم می‌فهمی که عجب! من خیلی بی‌ادبم. آن قدر خدای کریم راهنمائی‌ام کرد، راه را نشانم داد، در بیچارگی‌ام گفت بیا در خانه من تا من خودم یاریت کنم، تا شیطان خواست تو را به معامله حرام وارد کند، زود استغاثه کن تا دستت را بگیرم. در هر طرحی همین طور، مثل یوسف تا گفت یا الله! خدا دلش را قوی داشت، حاکمش کرد بر هوای نفسش. آی زن و مرد مسلمان! گناه اگر پیش آمد بیا به لطف ما بچسب. بگو یا الله! یا معین! چه گناهی که پیش آمد و ما استغاثه نکردیم، بی‌ادبی کردیم. حالا باید چه کار کرد؟ باید سحرها دست‌گدائی دراز کرد الهی! خیلی بی‌ادبی‌ها کردم، خلاف وظیفه بندگی انجام دادم. بنده باید در حد در ماندگی به مولای خویش استغاثه کند. الی من یدهب العبد لا الی مولا. رسول خدا (ص) فرمود: «بعد از هر نمازی، دست‌هایتان را به دعا بلند کنید. موقع اجابت دعاست، توبه کنید.» خداوند سه معامله با انسان‌ها می‌فرماید. اگر با او مشغول مناجات شدند، به آنها پاسخ می‌دهد، اگر او را خوانند لبیک می‌گوید، اگر حاجت خواستند مستجاب می‌فرماید. فحفظوا عنها بطول سجودکم. هر چه سجده را بیشتر طول بدهی، بارت سبک‌تر می‌شود. اگر گریان هم باشی، دیگر بهتر. هیچ حالتی مقرب‌تر از سجده نیست.

از حضرت صادق (ع) سؤال کردند: «آیا در حال رکوع و سجود دعا بخوانیم؟» حضرت فرمودند: نزدیک‌ترین حالات عبد به پروردگارش وقتی است که در سجده گریان است. این شهید بزرگوار و معلم اخلاق به عنوان واسطه الهی دست‌مسا را گرفته و با خدای و مولای خویش آشتی می‌دهد، آن هم مولایی که می‌فرماید ای بنده من! اگر شوق مرا نسبت به خود می‌دانستی، از شوق قالب تهی می‌کردی. زندگی چنین انسان ارسته‌ای همیشه دعا و نیایش و استغاثه به درگاه حق است.

روحش شاد راهش مستدام. ■



تا با کلماتی ساده و لحنی دلنشین که از سوی‌دای دل پاک او برخاسته است، دست تعالی انسان‌های مشتاق و کمال طلب را گرفته و به پیش برد. او با توجه به این حدیث که خداوند جل و علا به حضرت عیسی (ع) فرمود: «حتی نمک طعامت را هم از ما بخواه» به ما می‌آموزد که از کوچک‌ترین مسائل تا بزرگ‌ترین مسائل زندگی خود را به خدا بسپاریم و از او مدد جوئیم. او که خلوت ذکر خدا را چشیده است، سعی و تلاشش بر این است که به ما انسان‌های خاکی بفهماند لذایذ واقعی ماورای این لذایذ حیوانی هستند و ذکر او برای انسان شرافت و عزت می‌آورد و تمام دردهای لاعلاج بشری در سایه ارتباط و انس با او التیام می‌یابد. او پس از اینکه ما را از خودبینی و خودخواهی و صفات رذیله دور می‌کند و با هستی مطلق پیوند می‌دهد، راه رسیدن به قرب و حضور او را به ما نشان می‌دهد.

سیره علمی و عملی او ارتباط دائم با دعا و نیایش با خداست. به مصداق آنکه: «خوشا آنان که دائم در نمازند»، او دائم در

این شهید بزرگوار و معلم اخلاق به عنوان واسطه الهی دست ما را گرفته و با خدای و مولای خویش آشتی می‌دهد، آن هم مولایی که می‌فرماید ای بنده من! اگر شوق مرا نسبت به خود می‌دانستی، از شوق قالب تهی می‌کردی. زندگی چنین انسان ارسته‌ای همیشه دعا و نیایش و استغاثه به درگاه حق است.

نماز و ارتباط با یگانه هستی است و همین ارتباط، حرف‌ها و اعمال و رفتار او را برای همگان که فطرت خدایی دارند دلنشین و روح‌نواز می‌کند.

او به عنوان معلم اخلاق، پس از آنکه سعی می‌کند ما را از تاریکی‌ها بیرون بکشد، همان گونه هم سعی می‌کند به سوی روشنایی‌ها رهنمون شود و پس از شناخت خداوند از ما می‌خواهد تا به ریسمان قرآن و اهل بیت چنگ بزنیم و به آنان متمسک شویم. دواي دردهای خود را در قرآن پیدا کنیم و با پرهیزگاری و وداع با محرّمات الهی و عجز و لابه به درگاه حضرت حق، خود را باز یابیم و به مقام والای انسانیت برسیم.

او در کتاب معانی از قرآن در این باره می‌گوید:

«همان طور که بدنت مریض می‌شود، روانت نیز مریض می‌شود. خدا همان طور که برای بدنت انواع داروها را قرار داده، برای روح هم در قرآن مجید راه را نشان داده است. اگر می‌خواهی شفا پیدا کنی، تمام این عبادات برای درد آدمی دواست.

ای انسان! چنان که بدنت موت دارد و اگر معالجه نکردی،